



Historical analysis of the concept of justice in Imami jurisprudence and its reflection in universal human rights

Servat Soleimanzadeh Afshar^{1*}

1. Assistant Professor, Department of History and Civilization of Islamic Nations, Payame Noor University, Tehran, Iran.

ARTICLE INFORMATION

Article Type: Original Research

Pages: 1-20

Article history:

Received: 1 Jul 2025

Edition: 14 Aug 2025

Accepted: 19 Sep 2025

Published online: 22 Dec 2025

Keywords:

Jurisprudential Justice; Historical Evolution; Islamic Thought; Fiqh and Human Rights; Human Dignity.

Corresponding Author:

Servat Soleimanzadeh Afshar

Address:

Iran, Tehran, Payame Noor University, Department of History and Civilization of Islamic Nations.

Orchid Code:

0000-0002-7416-8434

Email:

servatafshar@pnu.ac.ir

ABSTRACT

Background and Aim: Justice is one of the most fundamental concepts in Islamic jurisprudential thought, which has been continuously redefined in response to historical, social, and philosophical transformations. The aim of this study is to examine the historical evolution of the concept of justice from the early Islamic sources to its reflection in the contemporary discourse of global human rights.

Materials and Methods: This research is of theoretical type and the research method is descriptive-analytical and the method of data collection is library and has been done by referring to documents, books and articles.

Ethical Considerations: In order to organize this research, while observing the authenticity of the texts, honesty and fidelity have been observed.

Findings: the research finds that the notion of justice in Islamic thought has evolved from a divine equilibrium and cosmic order (qist) to a human-centered legal and social justice grounded in rationality.

Conclusion: The results indicate that this historical transformation has opened a constructive space for dialogue between Islamic jurisprudence and the global human rights system, strengthening the possibility of interpreting Islamic justice within the framework of universal human dignity.

Cite this article as:

Soleimanzadeh Afshar, S. *A Historical Analysis of the Concept of Justice in Islamic Jurisprudential Thought (with an emphasis on the Shi'a approach) and Its Reflection in Global Human Rights*. *Jurisprudential Research on Human Rights*. 2025.



دوره دوم، شماره چهارم، زمستان ۱۴۰۴

تحلیل تاریخی مفهوم عدالت در فقه امامیه و بازتاب آن در حقوق بشر جهانی

ثروت سلیمانزاده افشار^{*۱}

۱. استادیار گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران.

چکیده

زمینه و هدف: عدالت یکی از بنیادی‌ترین مفاهیم در اندیشه فقهی مسلمانان است که از آغاز شکل‌گیری فقه اسلامی تاکنون، همواره در تعامل با تحولات تاریخی، اجتماعی و فلسفی بازتعریف شده است. هدف این پژوهش، بررسی سیر تاریخی تحول مفهوم عدالت از منابع نخستین اسلامی تا گفتمان معاصر حقوق بشر جهانی است.

مواد و روش‌ها: این تحقیق از نوع نظری بوده روش تحقیق به صورت توصیفی تحلیلی می‌باشد و روش جمع‌آوری اطلاعات بصورت کتابخانه‌ای است و با مراجعه به اسناد، کتب و مقالات صورت گرفته است.

ملاحظات اخلاقی: در تمام مراحل نگارش پژوهش حاضر، ضمن رعایت اصالت متون، صداقت و امانت‌داری رعایت شده است.

یافته‌ها: یافته‌ها نشان می‌دهد که مفهوم عدالت در فقه اسلامی از عدالت الهی مبتنی بر توازن و قسط، به عدالت اجتماعی و حقوقی در بستر عقلانیت انسانی تحول یافته است.

نتیجه: نتیجه آن که این تحول تاریخی، زمینه‌ای برای گفت‌وگو میان فقه اسلامی و نظام جهانی حقوق بشر فراهم ساخته و امکان بازخوانی عدالت اسلامی در چارچوب جهان‌شمولی کرامت انسانی را تقویت می‌کند.

اطلاعات مقاله

نوع مقاله: پژوهشی

صفحات: ۱-۲۰

سابقه مقاله:

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۴/۱۰

تاریخ اصلاح: ۱۴۰۴/۰۵/۲۳

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۶/۲۸

تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۱۰/۰۱

واژگان کلیدی:

عدالت فقهی؛ تحول تاریخی؛ اندیشه اسلامی؛ فقه و حقوق بشر؛ کرامت انسانی.

نویسنده مسئول:

ثروت سلیمانزاده افشار

آدرس پستی:

ایران، تهران، دانشگاه پیام نور، گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی.

کد ارکید:

0000-0002-7416-8434

پست الکترونیک:

servatafshar@pnu.ac.ir

۱. مقدمه

قرن سیزدهم هجری به بعد، عدالت در قالب مفاهیمی چون عدالت اجتماعی، عدالت اقتصادی و عدالت قضایی بازتولید گردید. از این رو، تحلیل تاریخی عدالت در فقه اسلامی، ضرورتی انکارناپذیر برای فهم پویایی درونی فقه و ارتباط آن با تحولات حقوق بشر معاصر است. اهمیت و ضرورت پژوهش از دو جنبه قابل طرح است: نخست، از جنبه درون فقهی و تاریخی؛ زیرا عدالت در بسیاری از ابواب فقهی - از قضا و شهادت گرفته تا سیاست و معاملات - نقش کلیدی دارد و تبیین تاریخی آن می‌تواند به بازفهم اصول فقه اسلامی در بستر تحول تمدنی کمک کند. دوم، از جنبه فراملی و بین‌المللی؛ چرا که عدالت به‌عنوان ارزش بنیادین، محور گفتمان جهانی حقوق بشر نیز به‌شمار می‌رود. اگرچه نظام حقوق بشر معاصر، ریشه در سنت‌های فلسفی غربی دارد، اما مفاهیم کلیدی آن مانند «برابری»، «کرامت انسانی» و «حق»، با مفاهیم عدالت در فقه اسلامی قابل گفت‌وگو و تطبیق هستند. از این رو، تحلیل تاریخی عدالت در اندیشه فقهی مسلمانان، می‌تواند پلی میان نظام مفهومی اسلامی و گفتمان جهانی عدالت و حقوق بشر ایجاد کند و به تقویت مبانی نظری حقوق بشر از منظر تمدن اسلامی بینجامد. از منظر تاریخی، هر دوره از تمدن اسلامی بازتابی خاص از عدالت ارائه داده است. در دوره نبوی و خلفای راشدین، عدالت بیش از هر چیز به‌معنای اجرای قسط و رفع تبعیض در جامعه بود. در قرون میانه، متکلمان و فلاسفه اسلامی عدالت را به نظم اجتماعی و اخلاقی پیوند زدند، و در عصر جدید، نواندیشان مسلمان آن را با مفاهیم مدرن چون آزادی و کرامت تلفیق کردند. بدین‌سان، عدالت در فقه اسلامی را نمی‌توان مفهومی

عدالت، از نخستین روزهای شکل‌گیری اندیشه انسانی تا عصر مدرن، همواره به‌عنوان آرمان نهایی جوامع بشری و معیار سنجش مشروعیت قدرت و قانون شناخته شده است. در سنت اسلامی نیز، عدالت نه‌تنها مفهومی اخلاقی یا حقوقی، بلکه عنصری الهی و بنیادین در تکوین هستی و نظام اجتماعی محسوب می‌شود. در قرآن کریم، واژه‌هایی چون «قسط» و «عدل» بارها در کنار مفاهیمی چون «حق» و «احسان» آمده‌اند و نشان می‌دهند که عدالت، هم بعد الهی دارد و هم بعد انسانی. در نتیجه، عدالت در فقه اسلامی صرفاً یک حکم فرعی نیست، بلکه زیرساخت معرفتی و اخلاقی تمامی احکام شرعی به‌شمار می‌رود. با این حال، این مفهوم در طول تاریخ اسلام، دستخوش تحولات معنایی و معرفتی عمیقی شده است؛ به‌گونه‌ای که از مفهوم الهی و کیهانی در سده‌های نخست، به مفهوم اجتماعی، سیاسی و انسانی در دوران متأخر و معاصر تحول یافته است.

عدالت، علی‌رغم جایگاه محوری‌اش در نظام فقهی اسلام، اغلب در پژوهش‌های معاصر به‌صورت ایستا و غیرتاریخی بررسی شده است. بیشتر مطالعات موجود، عدالت را صرفاً در چارچوب نصوص شرعی یا قواعد اصولی تحلیل کرده‌اند، درحالی‌که بررسی سیر تاریخی آن نشان می‌دهد که فقیهان مسلمان در ادوار مختلف، با توجه به تحولات فکری و اجتماعی زمانه خود، قرائت‌های متفاوتی از عدالت ارائه داده‌اند. برای مثال، عدالت در دوره متکلمان اولیه با محوریت مسئله «حسن و قبح عقلی» معنا می‌یافت، در حالی که در عصر فارابی و ابن‌سینا، به‌صورت «نظم مدنی و فضیلت میانه» تبیین شد. در دوران متأخر، به‌ویژه از

این تحول می‌تواند زمینه‌ای نظری برای گفت‌وگوی سازنده میان سنت اسلامی و نظام حقوق بشر معاصر فراهم سازد. از این منظر، پژوهش حاضر کوشیده است تصویری تاریخی، تطبیقی و پویامحور از عدالت ارائه دهد که در ادبیات موجود کمتر بدان پرداخته شده است.

۲. مواد و روش‌ها

پژوهش حاضر یک مطالعه توصیفی تحلیل است. از روش کتابخانه‌ای به منظور جمع‌آوری داده‌ها و مطالب در این تحقیق استفاده شده است.

۳. ملاحظات اخلاقی

در مراحل مختلف نگارش این مقاله، ضمن رعایت اصالت متون، صداقت و امانتداری رعایت شده است.

۴. یافته‌ها

یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که مفهوم عدالت در اندیشه فقهی مسلمانان دارای سیر تاریخی پیچیده و چندلایه است. در آغاز، عدالت بیشتر مفهومی الهی و متافیزیکی بود که با اراده خداوند و نظم آفرینش پیوند داشت؛ اما در طول زمان، به‌ویژه از قرن چهارم هجری به بعد، به تدریج جنبه اجتماعی و حقوقی آن پررنگ‌تر شد. تحلیل متون فقهی و فلسفی کلاسیک حاکی از آن است که متفکرانی چون فارابی، خواجه نصیرالدین طوسی و غزالی، عدالت را نه فقط به‌عنوان فضیلتی اخلاقی، بلکه به‌مثابه بنیان نظم مدنی و معیار مشروعیت قدرت سیاسی تبیین کرده‌اند. در دوره معاصر نیز، متفکران نواندیش مسلمان با تکیه بر کرامت انسانی و عقلانیت اجتماعی، مفهوم عدالت را با اصول جهان‌شمول حقوق بشر همسو دانسته و بر امکان هم‌زیستی عدالت اسلامی و عدالت بشری تأکید کرده‌اند.

ایستا دانست، بلکه باید آن را فرآیندی تاریخی در نظر گرفت که همگام با تحولات اندیشه، فلسفه و جامعه تغییر یافته است. پرسش اصلی پژوهش این است که: مفهوم عدالت در اندیشه فقهی مسلمانان چگونه در گذر تاریخ تحول یافته و این تحول چه بازتابی در گفتمان جهانی حقوق بشر داشته است؟ بر اساس این پرسش، فرضیه پژوهش چنین است که مفهوم عدالت در فقه اسلامی در یک فرآیند تاریخی از عدالت الهی مبتنی بر توازن و اراده الهی به عدالت اجتماعی مبتنی بر عقلانیت انسانی تحول یافته است؛ و این تحول، امکان همگرایی مفهومی میان عدالت اسلامی و اصول بنیادین حقوق بشر جهانی را فراهم ساخته است. در نهایت، این پژوهش بر آن است تا نشان دهد عدالت در فقه اسلامی نه یک مقوله صرفاً دینی، بلکه مفهومی پویا، تاریخی و جهان‌فهم است که قابلیت بازخوانی در چارچوب معاصر را دارد. فهم این پویایی تاریخی می‌تواند به غنای نظریه‌های عدالت در جهان معاصر یاری رساند و زمینه گفت‌وگویی عمیق‌تر میان سنت اسلامی و نظام حقوق بشر جهانی را فراهم آورد.

نوآوری این پژوهش در آن است که برخلاف مطالعات موجود که معمولاً عدالت را در فقه اسلامی به‌صورت مفهومی ثابت، انتزاعی و غیرتاریخی بررسی کرده‌اند، این مقاله با رویکردی میان‌رشته‌ای و تاریخی - تحلیلی، تحول معنایی عدالت را در بستر تطور اندیشه فقهی مسلمانان واکاوی می‌کند و سپس این تحول را با گفتمان جهانی حقوق بشر در نسبت‌سنجی قرار می‌دهد. تمایز دیگر پژوهش آن است که به‌جای مقایسه مستقیم گزاره‌های فقهی با اصول حقوق بشر، بر «فرآیند دگرگونی» و «پویایی مفهومی» عدالت در ادوار مختلف تأکید می‌کند و نشان می‌دهد چگونه

۵. بحث

مفهوم عدالت در اندیشه فقهی مسلمانان نه تنها محصول تأملات اخلاقی و الهیاتی، بلکه برآمده از زمینه‌های تاریخی و اجتماعی متنوعی است که در طول قرون شکل گرفته‌اند. برای درک عمیق‌تر این سیر تحول، لازم است عدالت را در بستر تاریخی خود، از نصوص اولیه اسلامی تا بازتاب آن در گفتمان معاصر حقوق بشر، بررسی کرد. بدین منظور، پژوهش حاضر در پنج بخش تنظیم شده است که هر بخش به یکی از مراحل تحول مفهومی و تاریخی عدالت در فقه اسلامی اختصاص دارد و در پایان، بازتاب این تحول در نظام جهانی حقوق بشر تحلیل می‌شود.

۱-۵. ریشه‌های تاریخی و قرآنی مفهوم عدالت در فقه اسلامی

عدالت در اندیشه فقهی مسلمانان ریشه در آموزه‌های قرآن و سنت نبوی دارد و از همان آغاز، هم فضیلت اخلاقی فردی و هم معیار نظم اجتماعی و مشروعیت حکومتی محسوب شده است. پیامبر اسلام با رفتار و گفتار خویش، عدالت را در زندگی روزمره جامعه عملی کرد و فقیهان بعدها آن را به‌عنوان اصل بنیادین فقهی و اخلاقی توسعه دادند. بر این اساس، این بخش به بررسی سه محور می‌پردازد: عدالت در متون مقدس، جایگاه آن در نظام ارزشی اولیه اسلام، و عدالت به‌عنوان اصل فقهی و اخلاقی.

۱-۱-۵. عدالت در قرآن و سنت نبوی

عدالت در قرآن کریم به‌عنوان یک اصل بنیادین اخلاقی و اجتماعی مطرح شده است و در بسیاری از آیات، با واژه‌های «قِسْط»، «عَدْل» و «حَق» تبیین

گردیده است. واژه «قِسْط» در قرآن به معنای رعایت توازن و انصاف در تمامی ابعاد زندگی فردی و اجتماعی به کار رفته و نشان‌دهنده ضرورت اعتدال و اجتناب از افراط و تفریط در رفتار انسان‌ها است (رمضانی، ۱۳۹۲، ۴۲). «عَدْل» به عنوان شاخص سنجش رفتارهای انسانی و معیار مشروعیت تصمیمات اجتماعی و سیاسی معرفی شده و بر ضرورت اجرای حکم خداوند در کلیه امور انسانی تأکید می‌کند (رحمانی، ۱۳۸۳، ۱۳۱). همچنین، مفهوم «حَق» در قرآن به حقوق افراد و رعایت عدالت میان انسان‌ها مرتبط است و بر تأمین حقوق محرومان، رعایت پیمان‌ها و جلوگیری از تبعیض و ستم تأکید دارد (نیک منش، ۱۳۹۱، ۸۷). ترکیب این سه مفهوم در قرآن، عدالت را نه یک فضیلت انتزاعی، بلکه اصل عملیاتی در زندگی فردی، اجتماعی و سیاسی معرفی می‌کند (پیمان، ۱۳۸۴، ۷).

در سیره پیامبر اسلام، عدالت به‌صورت عملی و ملموس تحقق یافته است. پیامبر اسلام با رفتار و تصمیمات خود، عدالت را در حل اختلافات، قضاوت‌ها، و نحوه توزیع حقوق اجتماعی عملی کرده و الگوی عینی اجرای عدالت را در جامعه بنیان نهاد (رحمانی، ۱۳۸۳، ۱۳۸). عدالت پیامبر نه تنها محدود به رعایت حقوق افراد بود، بلکه شامل اصول اجتماعی گسترده‌ای از جمله مقابله با تبعیض، حمایت از محرومان و تأمین امنیت و رفاه عمومی می‌شد (جهانیان، ۱۳۸۹، ۱۱۲). خلفای راشدین نیز، با تأکید بر اجرای عدالت در نظام حکومتی، الگویی تاریخی برای مدیریت اجتماعی بر اساس قسط و عدل ارائه کردند و تلاش نمودند تا عدالت را به‌عنوان معیار مشروعیت قدرت سیاسی و محور سیاست‌های اجرایی قرار دهند (رمضانی، ۱۳۹۲، ۵۸).

ارزشی اولیه اسلام پیوندی تنگاتنگ دارند. قرآن و سنت بر این نکته تأکید دارند که تقوای الهی بدون رعایت عدالت اجتماعی ناقص است و عدالت بدون تقوا نمی‌تواند پایدار باشد. رعایت عدالت به عنوان شرط اخلاقی، شخص را از افراط، تفریط و رفتارهای ظلم‌آلود بازمی‌دارد و زمینه ساز مسئولیت اجتماعی و اهتمام به خیر عمومی می‌شود (شکرزاده، ۱۴۰۲، ۴۴). از این رو، عدالت در اسلام یک ارزش چندبعدی است که هم معنای اخلاقی و فردی دارد و هم واجد کارکرد اجتماعی و سیاسی است.

مسئولیت اجتماعی نیز به‌عنوان مؤلفه‌ای جدایی‌ناپذیر از عدالت مطرح می‌شود. در نظام ارزشی اولیه اسلام، عدالت اجتماعی مستلزم توجه به حقوق محرومان، حمایت از ضعفا و جلوگیری از تبعیض و فساد است. رعایت عدالت، در این چارچوب، نشان‌دهنده التزام فرد به حفظ نظم اجتماعی و تعادل در روابط انسانی است و این امر به عنوان نمود عملی تقوا و ایمان تلقی می‌شود (دیلمی، ۱۴۰۰، ۹۳). این ارتباط میان عدالت و مسئولیت اجتماعی، پایه‌های نظام اجتماعی اسلامی را شکل داده و تعادل میان حقوق فردی و عمومی را تضمین می‌کند. فقهای مذاهب اسلامی نیز بر اهمیت عدالت در همه ابعاد زندگی تأکید داشته‌اند و آن را اصل بنیادین فقهی و اخلاقی دانسته‌اند که با سایر اصول اسلامی مانند امامت و انتظار مهدویت پیوند دارد (مؤمنی و حسینی، ۱۳۹۴، ۱۲). پیوند میان عدالت، ایمان و تقوا در نظام ارزشی اولیه اسلام، این اصل را از یک مفهوم صرفاً حقوقی به یک ارزش جامع اجتماعی و اخلاقی ارتقا می‌دهد و نشان می‌دهد که اجرای عدالت نه تنها الزامی شرعی بلکه ضرورتی اجتماعی و اخلاقی نیز هست. در مجموع، عدالت در نظام ارزشی اولیه اسلام

این نگاه مبتنی بر قرآن و سنت پیامبر، مبنای توسعه نظری و عملی عدالت در فقه اسلامی گردیده است. فقیهان اسلامی عدالت را به‌عنوان یک اصل اخلاقی، فقهی و اجتماعی پذیرفته‌اند و آن را در تصمیمات قضایی، معاملات اقتصادی و سیاست‌گذاری حکومتی مورد توجه قرار داده‌اند (نیک منش، ۱۳۹۱، ۹۵). علاوه بر این، عدالت قرآنی با اصول اساسی حقوق بشر معاصر نیز همخوانی دارد، زیرا هر دو بر رعایت کرامت انسانی، حق مردم و توازن اجتماعی تأکید می‌کنند (پیمان، ۱۳۸۴، ۹). بر این اساس، مطالعه عدالت در متون مقدس نه تنها جنبه تاریخی و فقهی دارد، بلکه می‌تواند راهنمایی برای بازخوانی عدالت در نظام اجتماعی و حقوقی امروز باشد. در مجموع، مفاهیم «قِسْط»، «عَدْل» و «حَق» در قرآن، همراه با تجلی عملی عدالت در سیره پیامبر و خلفای راشدین، نشان می‌دهد که عدالت در اسلام یک اصل جامع و چندبعدی است که اخلاق فردی، نظم اجتماعی و مشروعیت سیاسی را در بر می‌گیرد و زمینه‌ساز نظریه‌های فقهی و اجتماعی عدالت در دوره‌های بعدی شده است.

۲-۱-۵. عدالت در نظام ارزشی اولیه اسلام

عدالت به‌عنوان یک اصل اخلاقی و اجتماعی با ایمان و تقوا ارتباط مستقیم دارد. آموزه‌های اسلامی، عدالت را نه تنها به عنوان یک معیار رفتاری، بلکه به عنوان شاخص سنجش ایمان فردی معرفی می‌کنند، زیرا رعایت قسط و عدل در همه ابعاد زندگی، نمود عملی باور به خداوند و التزام به احکام الهی است (نجفی، ۱۳۹۲، ۱۵۲). از این منظر، عدالت به معنای رعایت حقوق دیگران، پرهیز از ستم و تعهد به اصول اخلاقی، بخشی از تحقق ایمان و تقوای فردی تلقی می‌شود (چارگامه، ۱۴۰۴، ۶۷). تقوا و عدالت در نظام

قانونی بود و تمامی تصمیمات حکومتی و قضایی باید با آن سنجیده می‌شدند (میرسنده، ۱۳۷۵، ۶۶). علاوه بر کاربرد سیاسی، عدالت به‌عنوان اصل اخلاقی نیز در فقه اسلامی مورد توجه قرار گرفته است. رعایت عدالت در رفتار فردی و اجتماعی، تضمین‌کننده ثبات اخلاقی جامعه و اعتماد عمومی به نظام قضایی و حکومت است (کلانتری، ۱۴۰۴، ۱۲). نظریه‌های فقهی که بر اساس این اصل شکل گرفتند، عدالت را به یک ارزش چندبعدی تبدیل کردند که هم اخلاق فردی و هم نظم اجتماعی و مشروعیت حکومتی را پوشش می‌دهد. در نتیجه، اصل «العدل أساس الملك» نقش دوگانه‌ای در فقه اسلامی دارد: هم به‌عنوان معیار اخلاقی رفتار فردی و هم به‌عنوان پایه مشروعیت و ثبات نظام سیاسی. تأکید بر این اصل، زمینه توسعه و انسجام نظریه‌های فقهی اولیه را فراهم کرد و نشان داد که عدالت نه تنها یک فضیلت فردی، بلکه پایه‌ای برای ساختار اجتماعی، سیاسی و قضایی جامعه اسلامی است.

۲-۵. تحول تاریخی عدالت در مکاتب فقهی و فلسفی اسلامی

تحول مفهوم عدالت در مکاتب فقهی و فلسفی اسلامی نشان‌دهنده تکامل تفکر حقوقی و اخلاقی مسلمانان در طول تاریخ است. این تحول نه تنها بر پایه آموزه‌های قرآنی و سنت نبوی استوار است، بلکه با واکنش به تغییرات اجتماعی، سیاسی و فرهنگی جوامع اسلامی شکل گرفته است. مکاتب فقهی، با تأکید بر استنباط اصول عدالت از منابع شرعی، و مکاتب فلسفی، با تبیین عدالت به‌عنوان ارزش عقلانی و اخلاقی، مسیر متفاوتی در تحلیل و کاربرد عدالت ارائه داده‌اند. بررسی تاریخی این مکاتب،

به‌عنوان حلقه واسط میان ایمان، تقوا و مسئولیت اجتماعی عمل می‌کند. رعایت عدالت به معنای پایبندی به اصول اخلاقی، تحقق تقوای الهی و ایفای مسئولیت اجتماعی است. این نگرش، عدالت را از یک فضیلت انتزاعی به یک اصل عملی و بنیادین در همه سطوح فردی و اجتماعی تبدیل کرده است و زمینه‌ساز شکل‌گیری نظام فقهی و اجتماعی مبتنی بر قسط و عدل در جامعه اسلامی شده است.

۳-۱-۵. عدالت به مثابه اصل فقهی و اخلاقی

قاعده مشهور فقهی «العدل أساس الملك» نشان‌دهنده نقش محوری عدالت در تأمین مشروعیت و ثبات حکومت اسلامی است. این اصل بیان می‌کند که پایه و اساس هر نظام حکومتی، اجرای عدالت و رعایت حقوق مردم است و بدون عدالت، هیچ قدرت سیاسی نمی‌تواند مشروعیت خود را حفظ کند (موسوی، ۱۴۰۱، ۱۸۲). فقه سیاسی اسلامی از این قاعده به‌عنوان یک معیار بنیادین برای سنجش رفتار حاکمان و مشروعیت تصمیمات حکومتی استفاده می‌کند و عدالت را نه تنها یک فضیلت اخلاقی، بلکه یک الزام سیاسی و اجتماعی می‌داند (شمسی، ۱۳۹۲، ۲۳).

تأکید بر عدالت به‌عنوان اصل فقهی، منجر به شکل‌گیری نظریه‌های فقهی اولیه شد که قضاوت، سیاست و روابط اجتماعی را بر اساس این اصل تنظیم می‌کردند. نظریه‌های اولیه فقهی، عدالت را به‌عنوان معیار تشخیص صحت معاملات، مشروعیت حکومت و مسئولیت قضات و حاکمان تعریف می‌کردند و تمامی اختیارات فردی و سیاسی را در چارچوب این اصل محدود می‌ساختند (فرشاد، ۱۳۸۸، ۳). عدالت، در این دیدگاه، نه یک مفهوم انتزاعی بلکه یک معیار عملی و کاربردی برای تنظیم روابط اجتماعی و

گردیده است (طیب زاده و اسلامی، ۱۳۹۷، ۲۲۰). این تفاوت دیدگاه میان معتزله و اشاعره نشان می‌دهد که عدالت در فقه اسلامی صرفاً یک مفهوم ثابت و یک‌بعدی نیست، بلکه همواره در تعامل با دو عنصر عقل و شرع تعریف شده و ماهیتی پویا دارد. نگرش معتزله، عدالت را به عنوان مقوله‌ای قابل بازاندیشی و ابزار نقد اجتماعی معرفی می‌کند، در حالی که دیدگاه اشاعره، بر حفظ انسجام و ثبات نظام حقوقی مبتنی بر نصوص تأکید دارد. در نتیجه، این دو رویکرد نه تنها مسیرهای متفاوتی برای تبیین عدالت فقهی ایجاد کرده‌اند، بلکه ظرفیت فقه اسلامی برای پاسخگویی به چالش‌های اخلاقی، اجتماعی و سیاسی در طول تاریخ را نیز شکل داده‌اند. از این منظر، مطالعه تاریخی و تطبیقی این دو مکتب، کلید فهم تنوع و پویایی عدالت در فقه اسلامی و ارتباط آن با تحولات نظری و عملی جامعه است.

در فقه شیعه، عدالت به‌عنوان یکی از ارکان اساسی نظام دینی و اجتماعی مورد توجه ویژه قرار گرفته است. نقش عدالت در امامت، مبنای مشروعیت رهبری و حاکمیت دینی را شکل می‌دهد و امام عادل به‌عنوان الگوی اخلاقی و سیاسی جامعه معرفی می‌شود. عدالت امام، تضمین‌کننده اعمال قضاوت صحیح و تحقق نظم اجتماعی است و از نظر فقهای شیعه، بدون عدالت، مشروعیت امامت امکان‌پذیر نیست (پیریایی و ارشدی، ۱۳۹۱، ۶۵). این اصل همچنین در قضاوت فردی و قضایی نمود عملی دارد و قاضی عادل به‌عنوان ضامن تحقق عدالت اجتماعی و حقوق مردم شناخته می‌شود (موسوی، ۱۴۰۰، ۱۱۲).

در اصول فقه شیعه، عدالت به‌عنوان شرطی لازم برای صحت اعمال دینی و حقوقی تعریف شده است. برای

امکان فهم تطور مفهومی عدالت و تأثیر آن بر نظریه‌های اجتماعی، سیاسی و قضایی اسلام را فراهم می‌آورد.

۱-۲-۵. عدالت در مکاتب معتزله، اشاعره و تشیع

مفهوم عدالت در مکاتب کلامی اسلامی، به‌ویژه معتزله و اشاعره، تحت تأثیر نسبت عقل و شرع تحلیل شده است. معتزله عدالت را یکی از صفات ضروری خداوند می‌دانند و بر این باورند که عقل قادر است حسن و قبح عملی را تشخیص دهد و معیار سنجش عدالت الهی نیز عقل است. از نظر معتزله، هر عملی که عقل آن را نیکو تشخیص دهد، مطابق عدالت است و خداوند در افعال خود نیز چنین عمل می‌کند (بهرامی، ۱۳۹۵، ۳۸). این دیدگاه باعث شد که عدالت فقهی در مکاتب معتزلی بر پایه استدلال عقلی و ضرورت رعایت انصاف در تصمیم‌گیری‌های اجتماعی و قضایی شکل گیرد. در مقابل، اشاعره بر اولویت شرع بر عقل تأکید دارند و معتقدند که حسن و قبح عملی به اراده خداوند بستگی دارد و عقل تنها محدود به فهم معانی و مفاهیم است، نه کشف معیارهای اخلاقی مستقل (فائز و همکاران، ۱۳۹۱، ۱۱۸). در نتیجه، عدالت فقهی در مکتب اشاعره بیشتر مبتنی بر نصوص شرعی و تبیین دستورات الهی است تا استدلال عقلی. این منازعه کلامی تأثیر قابل توجهی بر جهت‌دهی عدالت فقهی داشته است. رویکرد معتزله موجب تأکید بر عدالت اجتماعی و مسئولیت حاکمان و قضات شده و امکان تبیین نظریه‌های فقهی بر اساس عقل و انصاف را فراهم کرده است (میرنقی زاده و صفری، ۱۳۹۶، ۲۰۵). در عین حال، رویکرد اشاعره باعث تمرکز بر رعایت دستورات شرعی و ایجاد چارچوبی قانونی برای اجرای عدالت

کند که تمامی شهروندان بتوانند به حقوق طبیعی و فضائل اخلاقی خود دست یابند (عابدینی، ۱۳۹۴، ۸۸). در دیدگاه فارابی، عدالت نه تنها یک فضیلت فردی بلکه معیار سنجش کارآمدی حکومت و نظام اجتماعی است، زیرا بدون عدالت، نظم و انسجام اجتماعی قابل تحقق نخواهد بود (محمودی، ۱۴۰۴، ۷۲). ابن‌سینا عدالت را به‌عنوان فضیلت میانه تبیین می‌کند و معتقد است که عدالت نقطه تعادل میان افراط و تفریط در رفتارهای انسانی است. از نظر او، تحقق عدالت در فرد مستلزم پرورش عقل و اخلاق است و هر تصمیمی که مطابق این میانه باشد، عملی عادلانه محسوب می‌شود (طاهری، ۱۴۰۴، ۵۶). این تعریف از عدالت باعث شده است که در مکاتب فلسفی اسلامی، عدالت علاوه بر شاخص اجتماعی، یک معیار اخلاقی برای رشد و کمال فردی نیز محسوب شود.

خواجہ نصیرالدین طوسی نیز عدالت را به‌عنوان نظم اجتماعی و هماهنگی میان افراد و نهادها مورد تحلیل قرار داده است. او عدالت را تضمین‌کننده تعادل اجتماعی و حفظ حقوق افراد می‌داند و بر ضرورت هماهنگی میان قوانین، قضا و حکومت برای تحقق عدالت تأکید می‌کند (موسوی‌فرد و فراهانی، ۱۴۰۲، ۱۰۱). در نگاه طوسی، عدالت به معنای ایجاد هماهنگی ساختاری و رعایت قوانین کلی در جامعه است، به‌گونه‌ای که هر فرد در چارچوب حقوق و مسئولیت‌های خود عمل کرده و نظم اجتماعی پایدار گردد.

به طور کلی، فلسفه اسلامی عدالت را چندبعدی می‌داند؛ از یک سو، عدالت مدنی و سیاسی، به‌عنوان معیار ارزیابی نظام اجتماعی و حاکمیت؛ از سوی دیگر، عدالت اخلاقی و فردی، به‌عنوان فضیلت میانه

نمونه، شاهد باید عادل باشد تا شهادت او معتبر و قابل استناد باشد، زیرا عدالت او تضمین‌کننده راستی و صحت ادعاهای حقوقی است (جعفری‌تبریزی، ۱۴۰۰، ۸۸). همچنین، قاضی عادل مسئول اجرای صحیح احکام شرعی و تضمین امنیت قضایی جامعه است و بدون عدالت او، تصمیمات قضایی فاقد اعتبار و مشروعیت خواهد بود (رئیس‌دانا، ۱۴۰۰، ۹۵). عدالت در امام جماعت نیز اهمیت دارد، زیرا او به‌عنوان پیشوای نماز و الگوی اخلاقی جامعه، نماینده ارزش‌های شرعی و اجتماعی است و رفتار عادلانه او موجب تثبیت نظم دینی و اخلاقی می‌شود (موسوی، ۱۴۰۰، ۱۱۸).

این رویکرد نشان‌دهنده پیوند تنگاتنگ عدالت با مشروعیت اجتماعی، اخلاقی و دینی در فقه شیعه است. عدالت به‌عنوان اصل بنیادین، نه تنها معیار سنجش رفتار فردی و عملکرد اجتماعی حاکمان و قضات است، بلکه مبنای صحت اعمال و مشروعیت نهادهای دینی نیز محسوب می‌شود (پیریایی و ارشدی، ۱۳۹۱، ۷۲). بدین ترتیب، عدالت در اندیشه فقهی شیعه هم بعد اخلاقی و فردی دارد و هم بعد اجتماعی و نهادی، و نقش آن در امامت، قضا و اصول فقه، چارچوب نظری و عملی نظام دینی را شکل می‌دهد.

۲-۲-۵. عدالت در فلسفه اسلامی

در فلسفه اسلامی، عدالت به‌عنوان یک اصل بنیادین اخلاقی، اجتماعی و سیاسی مورد توجه قرار گرفته است. فارابی در اثر مشهور خود، «المدينة الفاضلة»، عدالت را ستون نظم مدنی و کلید تحقق سعادت جامعه می‌داند. او عدالت مدنی را در چارچوب تعادل میان منافع فردی و جمعی تعریف می‌کند و بر این باور است که حاکم عادل موظف است شرایطی ایجاد

اسلامی، عدالت به‌عنوان معیار سنجش روابط سیاسی، اجتماعی و اخلاقی جامعه مورد توجه قرار گرفته است. نائینی بر عدالت سیاسی به‌عنوان عامل محدودیت قدرت تأکید دارد و معتقد است که حاکمان موظف به رعایت عدالت در تصمیم‌گیری‌ها و رفتارهای خود هستند. عدالت سیاسی در نظر او، تضمین‌کننده توازن قدرت و جلوگیری از استبداد و ظلم است، و بدون رعایت آن، مشروعیت حکومت خدشه‌دار می‌شود (جعفری تبریزی، ۱۴۰۰، ۸۸). این نگرش نشان می‌دهد که عدالت نه تنها یک فضیلت اخلاقی، بلکه ابزار عملی برای کنترل قدرت و تثبیت نظم سیاسی است.

مطهری عدالت اجتماعی را محور توسعه انسانی و رفاه جمعی می‌داند. از نظر او، عدالت اجتماعی تضمین‌کننده فرصت‌های برابر برای رشد و ارتقای فردی و جمعی است و تحقق آن نیازمند برنامه‌ریزی اقتصادی، فرهنگی و سیاسی عادلانه می‌باشد (کلانتری، ۱۴۰۴، ۲۵). عدالت اجتماعی در این دیدگاه نه تنها جنبه توزیعی دارد بلکه تضمین‌کننده رشد و تعالی انسانی در چارچوب ارزش‌های اسلامی است. تحقق عدالت اجتماعی موجب کاهش تبعیض، فساد و نابرابری‌های ساختاری شده و زمینه توسعه انسانی و مشارکت گسترده شهروندان را فراهم می‌کند (محمودی، ۱۴۰۴، ۹۴).

علامه طباطبایی عدالت را به‌عنوان معیار الهی نظم اجتماعی تعریف می‌کند و آن را ستون پایداری جامعه می‌داند. عدالت در نظر او، معیار سنجش فعالیت‌های فردی و جمعی است و تحقق آن مستلزم هماهنگی میان ارزش‌های اخلاقی، قوانین دینی و نظم اجتماعی است (طاهری، ۱۴۰۴، ۶۷). این نگرش، عدالت را نه تنها به‌عنوان فضیلت فردی و اجتماعی

و مسیر کمال انسانی؛ و در نهایت، عدالت اجتماعی و ساختاری، به‌عنوان سازوکار حفظ نظم و هماهنگی میان افراد و نهادها (عابدینی، ۱۳۹۴، ۹۵؛ موسوی‌فرد و فراهانی، ۱۴۰۲، ۱۰۵). تحلیل فلسفی عدالت در آثار فارابی، ابن‌سینا و خواجه نصیرالدین طوسی نشان می‌دهد که عدالت در فلسفه اسلامی مفهومی چندبعدی و هم‌زمان فردی، اجتماعی و سیاسی است. این نگاه فراتر از تبیین صرف قانون یا حکم شرعی است و عدالت را به‌عنوان معیار سنجش اخلاق فرد، کارآمدی حکومت و تعادل اجتماعی معرفی می‌کند. تفاوت میان تأکید بر فضیلت میانه، رعایت حقوق طبیعی و هماهنگی ساختاری، نشان می‌دهد که فلسفه اسلامی نه تنها درک عمیق‌تری از عدالت ارائه می‌دهد، بلکه ظرفیت انعطاف و تطبیق با تغییرات اجتماعی و تحولات تاریخی را نیز دارد. از این منظر، مطالعه عدالت در فلسفه اسلامی، بینش لازم برای فهم پیوند میان عدالت فردی، اجتماعی و ساختاری را فراهم می‌آورد و به تقویت پایه‌های نظری عدالت در فقه و گفتمان معاصر حقوق بشر کمک می‌کند.

۳-۲-۵. عدالت در اندیشه متأخران

در پژوهش‌های تاریخی فقه و فلسفه اسلامی، اندیشمندان را معمولاً به دو گروه کلی تقسیم می‌کنند: متقدمان که شامل فلاسفه و فقهای دوره‌های نخست اسلام مانند فارابی، ابن‌سینا و خواجه نصیرالدین طوسی می‌شوند و بیشتر بر فلسفه، نظم مدنی و عدالت کیهانی تمرکز داشتند؛ و متأخران که شامل متفکران و نواندیشان دوره‌های معاصر و نزدیک به دوره مدرن مانند نائینی، مطهری و علامه طباطبایی هستند و بیشترین توجه آن‌ها بر عدالت سیاسی، اجتماعی و اخلاقی و نیز رابطه آن با حاکمیت و جامعه بوده است. در اندیشه متأخران

در قرن نوزدهم و بیستم، مفهوم عدالت شاهد تحولی بنیادین بود که ناشی از تأثیر استعمار، مدرنیته و شکل‌گیری نظام‌های قانون‌گذاری عرفی بود. استعمار باعث شد که جوامع اسلامی و سایر جوامع سنتی با نظام‌های حقوقی و سیاسی غربی مواجه شوند و توجه به عدالت صرفاً الهی و دینی به سمت چارچوب‌های انسانی و عقلانی منتقل شود (استراترن، ۱۴۰۰، ۱۱۲). این گذار باعث شد که عدالت به عنوان یک اصل اجتماعی و قانونی، علاوه بر بعد اخلاقی، معیار سنجش رفتار حکومت‌ها و نهادهای حقوقی گردد. مدرنیته، با تأکید بر عقلانیت، آزادی فردی و حقوق بشر، زمینه شکل‌گیری نگرش‌های تازه به عدالت را فراهم آورد. عدالت دیگر صرفاً یک ویژگی الهی و اخلاقی نبود، بلکه معیاری بود برای ارزیابی روابط اجتماعی و توزیع منابع و فرصت‌ها در جامعه انسانی (ویتگنشتاین، ۱۴۰۰، ۷۸). این تحول، موجب بازنگری در نقش حکومت و قانون‌گذاری و ایجاد چارچوب‌های عقلانی برای تحقق عدالت شد. همچنین، قانون‌گذاری عرفی در این دوره، تأثیر مهمی بر تعریف و کاربرد عدالت داشت. قوانین مدرن به جای اتکا صرف بر شریعت، معیارهای انسانی و عقلانی را برای عدالت اجتماعی و قضایی ارائه کردند و امکان تنظیم روابط فردی در قالب نهادهای قانونی فراهم شد (Rawls, 2020, 25). این روند، عدالت را از چارچوب الهی و سنتی خارج کرده و آن را در بستر عقلانیت، حقوق بشر و سازوکارهای نهادی مدرن قرار داد. در نتیجه، گذار از عدالت الهی به عدالت انسانی در قرن ۱۹ و ۲۰، فرآیندی بود که تعامل دین، عقلانیت و ساختارهای قانونی جدید را در تعریف و تحقق عدالت به همراه داشت و زمینه‌ساز نگرش‌های مدرن به عدالت اجتماعی و سیاسی شد.

بلکه به عنوان محور ارتباط انسان با خداوند و تضمین‌کننده انسجام اجتماعی معرفی می‌کند. به طور کلی، دیدگاه متأخران اسلامی نشان‌دهنده گسترش و تعمیق مفهوم عدالت است؛ از محدودیت قدرت و تضمین مشروعیت سیاسی در اندیشه‌های نائینی، تا توسعه انسانی و عدالت اجتماعی در اندیشه‌های مطهری، و در نهایت معیار الهی نظم اجتماعی در اندیشه‌های علامه طباطبایی. این تأکیدات نشان می‌دهد که عدالت در اندیشه متأخران هم بعد عملی، هم بعد اجتماعی و هم بعد معنوی دارد و نقش آن در حیات فردی و جمعی جامعه اسلامی برجسته است.

۳-۵. تطور عدالت در فقه معاصر و مواجهه با مفاهیم مدرن

فقه معاصر با چالش‌ها و مسائل نوظهور اجتماعی، اقتصادی و سیاسی مواجه شده است که تحلیل و بازخوانی عدالت را در بستر مفاهیم مدرن ضروری می‌سازد. در این دوره، عدالت نه تنها به‌عنوان یک ارزش اخلاقی و فقهی، بلکه به‌عنوان معیار تعامل با حقوق بشر، دموکراسی و توسعه اجتماعی مورد توجه قرار گرفته است. فقه معاصر تلاش می‌کند با تلفیق آموزه‌های سنتی و نیازهای جامعه مدرن، چارچوبی ارائه دهد که هم مشروعیت دینی را حفظ کند و هم پاسخگوی تحولات اجتماعی و حقوقی باشد. بررسی تطور عدالت در این دوره، امکان فهم سازوکارهای تطبیقی فقه و تأثیر آن بر شکل‌گیری نظریه‌های حقوقی و سیاست‌گذاری اجتماعی را فراهم می‌آورد.

۱-۳-۵. گذار از عدالت الهی به عدالت انسانی در قرن ۱۹ و ۲۰

۲-۳-۵. عدالت و برابری در فقه اجتماعی معاصر

در فقه اجتماعی معاصر، عدالت و برابری به‌عنوان اصول بنیادین برای تحلیل روابط اجتماعی و سیاست‌گذاری حکومتی مورد بازخوانی قرار گرفته‌اند. فقه حکومتی تلاش می‌کند با استناد به آموزه‌های سنتی و متون شرعی، چارچوبی ارائه دهد که هم مشروعیت دینی را حفظ کند و هم پاسخگوی نیازهای جامعه مدرن باشد. این بازخوانی عدالت، بر نقش نهادهای حکومتی در تضمین فرصت‌های برابر، توزیع عادلانه منابع و ارتقای رفاه عمومی تأکید دارد و عدالت را فراتر از معیار اخلاقی به معیار اجتماعی و نهادی تبدیل می‌کند (ویتگنشتاین، ۱۴۰۰، ۸۲). فقه اجتماعی معاصر، عدالت را به‌صورت مکمل برابری تحلیل می‌کند و بر این باور است که تحقق برابری حقوقی و اجتماعی، پیش‌شرط ایجاد نظم و انسجام اجتماعی است. این دیدگاه با تأکید بر کاهش نابرابری‌های اقتصادی، فرهنگی و سیاسی، تلاش می‌کند عدالت را در عمل قابل تحقق کند و از مفهوم صرفاً نظری به کاربردی تبدیل نماید (Raphael, 2018, 56). رویکرد معاصر نشان می‌دهد که عدالت اجتماعی نه تنها در سطح فردی بلکه در سطح ساختاری و نهادی باید تضمین شود تا هم حقوق شهروندان حفظ گردد و هم مشارکت عمومی در امور اجتماعی و سیاسی تقویت شود. همچنین، مفهوم برابری در فقه اجتماعی معاصر با تکیه بر اصول عدالت توزیعی و فرصت‌های برابر، چارچوبی برای تحلیل و سیاست‌گذاری اجتماعی فراهم می‌آورد و به مقایسه آن با نظریه‌های عدالت مدرن کمک می‌کند (Burke, 2020, 103). این ترکیب دیدگاه‌های فقهی و فلسفی موجب شده است که عدالت و برابری

به‌عنوان ابزارهای تحقق رفاه عمومی، کاهش تبعیض و افزایش انسجام اجتماعی در جامعه اسلامی معاصر مطرح شوند. بازخوانی عدالت در فقه حکومتی و اجتماعی، در نهایت نشان‌دهنده همگامی آموزه‌های دینی با نیازهای مدرن برای ایجاد جامعه‌ای عادلانه و متوازن است.

۳-۳-۵. تأثیر مفاهیم حقوق بشر بر بازتعریف عدالت

بازتعریف عدالت در فقه جدید، تحت تأثیر مفاهیم حقوق بشر، تحول اساسی یافته است. برابری، کرامت انسانی، آزادی و عدالت اجتماعی به‌عنوان معیارهای بنیادین در تحلیل مسائل فقهی و اجتماعی مورد توجه قرار گرفته‌اند. مفهوم برابری در این رویکرد، نشان‌دهنده الزام به فراهم کردن فرصت‌های برابر برای همه افراد جامعه و کاهش نابرابری‌های ساختاری است (Rawls, 2014, 37). این دیدگاه موجب بازنگری در تفسیر عدالت از یک ارزش صرفاً اخلاقی به یک معیار حقوقی و اجتماعی شده است. کرامت انسانی نیز به‌عنوان اصل محوری، مبنای بازتعریف عدالت در فقه جدید محسوب می‌شود و تأکید بر احترام به شخصیت و ارزش ذاتی هر فرد، چارچوبی برای تفسیر عدالت فراهم می‌آورد (Saadé, 2013, 58). کرامت انسانی، همراه با برابری، نه تنها عدالت توزیعی بلکه عدالت اخلاقی و قانونی را نیز شامل می‌شود و موجب تطبیق آموزه‌های سنتی با نیازهای مدرن می‌گردد. آزادی به‌عنوان معیار تکمیلی، نقش مهمی در بازتعریف عدالت دارد؛ فقه جدید بر حفظ آزادی‌های فردی و اجتماعی تأکید می‌کند و آن را با مسئولیت اجتماعی و محدودیت‌های قانونی هماهنگ می‌سازد (Chen, 2023, 102). این تعامل میان آزادی و مسئولیت،

هستند (Burke, 2020, 89). این تضاد میان نسبیت فرهنگی و جهان‌شمولی حقوق بشر، موجب بروز اختلاف در تفسیر و اجرای عدالت در سطوح جهانی شده و چالش‌های عملی در زمینه سیاست‌گذاری و تعاملات بین‌المللی ایجاد می‌کند (Rawls, 2014, 61). به این ترتیب، همگامی میان عدالت دینی و عدالت جهانی نیازمند بازخوانی انتقادی آموزه‌های سنتی و تطبیق آن با معیارهای جهانی است. این فرآیند، تلفیق ارزش‌های اخلاقی، فرهنگی و حقوقی را در جهت ایجاد چارچوبی متوازن برای تحقق عدالت فراهم می‌آورد و امکان کاهش تنش‌ها و تضادهای مفهومی را در عرصه جهانی میسر می‌سازد.

۴-۵. بازتاب تاریخی عدالت اسلامی در نظام حقوق بشر جهانی

بازتاب تاریخی عدالت اسلامی در نظام حقوق بشر جهانی نشان‌دهنده تعامل آموزه‌های فقهی و فلسفی مسلمانان با ارزش‌های جهانی عدالت و حقوق بشر است. آموزه‌های عدالت در قرآن، سنت نبوی و اندیشه فقهی، مبانی اخلاقی و اجتماعی قوی فراهم کرده‌اند که با توسعه مفاهیم حقوق بشر در دوره مدرن قابل مقایسه و تطبیق هستند. بررسی این بازتاب تاریخی، امکان درک چگونگی تأثیر آموزه‌های اسلامی بر شکل‌گیری معیارهای جهانی عدالت، حقوق شهروندی و برابری را فراهم می‌آورد و نشان می‌دهد که آموزه‌های سنتی اسلامی می‌توانند در چارچوب حقوق بشر مدرن، همگون و سازگار تفسیر شوند.

۱-۴-۵. اشتراکات میان عدالت اسلامی و اصول حقوق بشر

عدالت اسلامی و اصول حقوق بشر مدرن در محورهایی بنیادین با یکدیگر اشتراک دارند که شامل

زمینه تحقق عدالت اجتماعی را فراهم می‌کند و به ایجاد نظام اجتماعی عادلانه و همدلانه کمک می‌کند. در نهایت، مفاهیم حقوق بشر موجب شده‌اند که عدالت در فقه جدید، علاوه بر بعد اخلاقی و فردی، به بعد اجتماعی، حقوقی و نهادی گسترش یابد. این تحول، نشان‌دهنده هم‌افزایی آموزه‌های دینی و ارزش‌های جهانی حقوق بشر است و بازتعریف عدالت را در چارچوبی جامع، شامل برابری، کرامت، آزادی و عدالت اجتماعی ممکن می‌سازد.

۴-۳-۵. چالش‌های میان عدالت دینی و عدالت در حقوق بشر

یکی از مهم‌ترین چالش‌های معاصر در تعامل میان عدالت دینی و عدالت جهانی، تفاوت بنیادین میان عدالت تکوینی و عدالت قراردادی است. عدالت دینی عمدتاً مبتنی بر اصول الهی و فطری است و نقش هدایت‌کننده در تبیین روابط انسانی و اجتماعی دارد، در حالی که عدالت قراردادی در چارچوب نهادهای حقوقی و قوانین انسانی شکل می‌گیرد و قابلیت بازنگری و تطبیق با شرایط متغیر را دارد (Rawls, 2020, 57). این تفاوت ماهوی موجب ایجاد تنش در تعیین معیارهای عادلانه در سطوح بین‌المللی و ملی می‌شود و پرسش‌هایی درباره مشروعیت و همگرایی ارزش‌ها مطرح می‌کند (Raphael, 2018, 44).

نسبت فرهنگی یکی دیگر از چالش‌ها است؛ عدالت دینی در چارچوب فرهنگ و تاریخ یک جامعه شکل می‌گیرد و ارزش‌ها و تعاریف عدالت می‌تواند در جوامع مختلف متفاوت باشد. در مقابل، حقوق بشر مدرن بر جهان‌شمولی معیارها و اصول تأکید دارد و بر این باور است که تمامی انسان‌ها، فارغ از تفاوت‌های فرهنگی، دارای حقوق و ارزش‌های برابر

تمدن اسلامی در قرون میانه نقش مؤثری در شکل‌گیری و توسعه اندیشه عدالت در اروپا داشت، به‌ویژه از طریق ترجمه آثار فلسفی اسلامی به زبان لاتین و انتقال ایده‌های عدالت عقلی. فیلسوفان اسلامی مانند فارابی، ابن‌سینا و خواجه نصیرالدین طوسی نظریات خود را درباره عدالت به عنوان فضیلت مدنی، نظم اجتماعی و توازن اخلاقی تدوین کردند که ترجمه این آثار در مراکز علمی اروپا، زمینه‌ساز توجه متفکران اروپایی به عدالت عقلانی شد (رحمانی، ۱۳۸۳، ۱۳۲). این انتقال دانش فلسفی و فقهی موجب شد که مفاهیم عدالت از چارچوب صرفاً الهی و سنتی فراتر رفته و به بحث‌های عقلانی و فلسفی در اروپا وارد شوند. اندیشمندان اروپایی با مطالعه آثار اسلامی، به ویژه در حوزه فلسفه سیاسی و اخلاق، مفاهیمی مانند عدالت به عنوان توازن میان فضایل، حقوق طبیعی و مسئولیت اجتماعی را دریافتند و در سنت‌های فلسفی خود ادغام کردند (جهانیان، ۱۳۸۹، ۱۱۰). همچنین، تأکید فلسفه اسلامی بر هماهنگی میان عدالت فردی و جمعی، و نقش عقل در تعیین حسن و قبح، با نگرش‌های اولیه عصر روشنگری اروپایی هماهنگ شد و پایه‌ای برای نظریه‌های عدالت اجتماعی و حقوق طبیعی ایجاد کرد (رضانی، ۱۳۹۲، ۷۸). این هم‌افزایی اندیشه‌ای، امکان تلفیق مفاهیم اسلامی با مبانی عقلانی غربی را فراهم آورد و موجب گسترش مفاهیم عدالت در حقوق، سیاست و فلسفه اخلاق در اروپا شد (عابدینی، ۱۳۹۴، ۵۲). در نتیجه، تأثیر تمدن اسلامی بر اندیشه عدالت در اروپا نه تنها محدود به انتقال متون فلسفی نبود، بلکه به بازتعریف و تعمیق مفاهیم عدالت عقلانی و اجتماعی در دوران قرون میانه تا عصر روشنگری انجامید و بنیان فکری نظریه‌های عدالت مدرن را شکل داد.

کرامت ذاتی انسان، مسئولیت متقابل و حق حیات است. کرامت ذاتی انسان در فقه اسلامی به عنوان ارزش ذاتی هر فرد مورد تأکید است و حفظ شخصیت و شأن انسانی، پایه‌ای برای قضاوت‌ها و روابط اجتماعی به شمار می‌آید (نیک منش، ۱۳۹۱، ۴۴). این دیدگاه با اصول حقوق بشر در جهان مدرن همسویی دارد و کرامت انسانی را به عنوان شاخصی بنیادین برای سنجش عدالت اجتماعی و قانونی معرفی می‌کند (پیمان، ۱۳۸۴، ۸). مسئولیت متقابل، به معنای توجه هر فرد و نهاد به حقوق و نیازهای دیگران، در آموزه‌های اسلامی و حقوق بشر مدرن مشترک است. عدالت اسلامی با تأکید بر وجوب رعایت حقوق دیگران، عدالت اجتماعی و نظم همگانی را تضمین می‌کند و این با اصل همبستگی اجتماعی و مسئولیت جمعی در اسناد حقوق بشر همسو است (میرنقی زاده و صفری، ۱۳۹۶، ۲۰۵). مسئولیت متقابل، هم اخلاقی و هم قانونی تلقی شده و زمینه‌ساز ایجاد جامعه‌ای منصف و هماهنگ است. حق حیات نیز به عنوان پایه‌ای‌ترین حق در هر دو سنت حقوقی، اهمیت ویژه‌ای دارد. فقه اسلامی، حیات انسانی را محترم و حفاظت از آن را واجب می‌داند، مشابه آنچه در منشورها و اسناد جهانی حقوق بشر تأکید شده است (شمسی، ۱۳۹۲، ۶۷). این اشتراک مفهومی نشان می‌دهد که عدالت اسلامی نه تنها یک چارچوب اخلاقی داخلی است، بلکه قابلیت همگامی و سازگاری با اصول جهانی حقوق بشر را داراست و می‌تواند در شکل‌دهی به نظام‌های حقوقی معاصر نقش‌آفرینی کند.

۲-۴-۵. تأثیر تحول تاریخی تمدن اسلامی بر اندیشه عدالت در اروپا

۳-۴-۵. عدالت در اعلامیه‌های اسلامی حقوق

بشر

اعلامیه‌های اسلامی حقوق بشر، به ویژه اعلامیه قاهره ۱۹۹۰ و تهران ۲۰۰۰، تلاش کرده‌اند تا اصول عدالت و حقوق انسانی را در چارچوب آموزه‌های اسلامی تعریف و تبیین کنند. این اعلامیه‌ها بر کرامت ذاتی انسان، حقوق برابر و مسئولیت اجتماعی تأکید دارند و تلاش می‌کنند تا با آموزه‌های فقهی و فلسفی اسلامی، عدالت را به صورت عملی در نظام حقوقی و اجتماعی جامعه مسلمانان پیاده کنند (رئیس‌دانا، ۱۴۰۰، ۷۴). تحلیل تطبیقی با اعلامیه جهانی حقوق بشر نشان می‌دهد که اگرچه هر دو رویکرد بر حقوق بنیادی انسان تأکید دارند، تفاوت‌های مفهومی و بنیادین نیز وجود دارد. در اعلامیه‌های اسلامی، عدالت بیشتر مبتنی بر اصول الهی و فقهی است و تأکید بر هماهنگی حقوق فردی با مسئولیت اجتماعی و نظم دینی دارد، در حالی که اعلامیه جهانی حقوق بشر، بر جهان‌شمولی، استقلال و سکولاریزم حقوق فردی تأکید می‌کند. اعلامیه قاهره و تهران، با تبیین عدالت در بستر اسلامی، تلاش کرده‌اند تا ارزش‌هایی مانند حق حیات، برابری و کرامت انسانی را با آموزه‌های دینی همساز کنند و در عین حال، سازگاری نسبی با معیارهای جهانی حقوق بشر ایجاد نمایند (نجفی، ۱۳۹۲، ۱۵۸). این هم‌افزایی، زمینه‌ای برای تعامل بین نظام‌های حقوقی اسلامی و بین‌المللی فراهم می‌آورد و امکان گسترش مفهوم عدالت در سطح جهانی را، ضمن رعایت اصول فرهنگی و دینی، میسر می‌سازد (Raphael, 2018).

(46) در نتیجه، اعلامیه‌های اسلامی حقوق بشر نه تنها بازتاب آموزه‌های عدالت اسلامی هستند، بلکه

تلاش می‌کنند تا با استفاده از ابزارهای مدرن حقوقی، تعامل میان عدالت دینی و معیارهای جهانی را برقرار سازند و نشان دهند که عدالت می‌تواند همزمان معنای دینی و جهانی داشته باشد.

اعلامیه جهانی حقوق بشر، با تأکید بر حقوق فردی و جهان‌شمولی، تا حد زیادی بر آزادی‌ها و حقوق شخصی تمرکز کرده و نقش عدالت اجتماعی و توزیعی را در جامعه نادیده گرفته است. این رویکرد، به ویژه در کشورهای با نابرابری اقتصادی و اجتماعی گسترده، نتوانسته ابزار مؤثری برای کاهش شکاف‌های ساختاری و تضمین توزیع عادلانه فرصت‌ها فراهم کند. همچنین، اعلامیه جهانی حقوق بشر بیشتر جنبه سکولار و غیرالهی دارد و به همین دلیل، معیارهای اخلاقی و دینی که می‌توانند عدالت را در سطح فردی و اجتماعی تعمیق کنند، در آن بازتاب نیافته است. در نتیجه، عدالت در این اعلامیه بیشتر به عنوان حق قانونی فردی تعریف می‌شود تا یک ارزش جامع اجتماعی و اخلاقی که بتواند نظم و هماهنگی میان حقوق فردی، مسئولیت اجتماعی و نظام اخلاقی را تضمین کند.

علاوه بر محدودیت مفهومی، اعلامیه جهانی حقوق بشر در عرصه عملی نیز با چالش‌هایی روبه‌رو است. نخست، رویکرد جهان‌شمول آن اغلب با شرایط فرهنگی، مذهبی و تاریخی جوامع مختلف همخوانی ندارد و به سختی می‌تواند عدالت واقعی و سازگار با ارزش‌های محلی را برقرار کند. دوم، تمرکز بر حقوق فردی به جای حقوق جمعی و تعهدات اجتماعی، موجب شده که مسئولیت حاکمان و نهادهای اجتماعی برای تحقق عدالت اجتماعی به شکل کافی برجسته نشود. به عبارت دیگر، اعلامیه جهانی حقوق بشر بر تضمین حقوق فردی متمرکز است، اما

عدالت اسلامی می‌تواند به‌عنوان مکمل عدالت لیبرال عمل کند، زیرا رویکرد لیبرال در تعیین حقوق فردی و آزادی‌ها اهمیت دارد اما به اندازه کافی به مسئولیت اجتماعی و نظم اخلاقی جامعه نمی‌پردازد. همچنین، در شرایطی که نظام‌های لیبرال با بحران‌های اجتماعی، اقتصادی یا فرهنگی مواجه می‌شوند، عدالت اسلامی می‌تواند چارچوبی برای بازتوزیع عادلانه قدرت و منابع و تقویت همبستگی اجتماعی ارائه دهد. در نتیجه، عدالت اسلامی نه تنها قابلیت جایگزینی با عدالت لیبرال را دارد، بلکه می‌تواند به عنوان یک چارچوب مکمل، تعادل میان حقوق فردی و مسئولیت جمعی، آزادی و نظم اجتماعی، و فرد و جامعه را برقرار سازد و در ایجاد نظام‌های عادلانه و پایدار نقش‌آفرینی کند.

۶. نتیجه

تحلیل تاریخی و مفهومی عدالت در فقه اسلامی نشان می‌دهد که این مفهوم از همان آغاز، نه تنها به عنوان یک معیار اخلاقی و الهی، بلکه به عنوان بنیانی اجتماعی و قانونی در زندگی مسلمانان مورد توجه بوده است. عدالت در متون مقدس، از قرآن و سنت پیامبر گرفته تا سیره خلفای راشدین، همواره به عنوان اصل راهنما برای رفتار فردی و جمعی مورد تأکید قرار گرفته است و همزمان فضایی برای فهم عقلانی و اخلاقی فراهم کرده است. در نظام ارزش‌های اولیه اسلام، عدالت با ایمان، تقوا و مسئولیت اجتماعی پیوند خورده بود و تضمین‌کننده هماهنگی میان فرد و جامعه محسوب می‌شد. این پیوند، نشان‌دهنده نگاه جامع و چندبعدی فقه اسلامی به عدالت است که آن را از محدوده صرفاً حقوق فردی فراتر برده و به نظم اخلاقی و اجتماعی جامعه گسترش داده است. با گذر زمان و تحول

ابزارهای عملی برای ایجاد توازن میان حقوق فردی و رفاه جمعی، کاهش نابرابری‌ها و تحقق عدالت اجتماعی را به اندازه کافی فراهم نمی‌کند. این کاستی‌ها نشان می‌دهد که برای فهم و تحقق عدالت به‌صورت جامع و عملی، نیازمند رویکردهایی هستیم که هم بعد فردی، هم بعد اجتماعی و هم بعد اخلاقی و فرهنگی را در نظر بگیرند، همان‌گونه که اعلامیه‌های اسلامی حقوق بشر تلاش کرده‌اند این خلأ را پر کنند.

۴-۴-۵. عدالت اسلامی به‌عنوان الگوی

جایگزین یا مکمل عدالت لیبرال

عدالت اسلامی در طول تاریخ، نگرشی متفاوت نسبت به عدالت ارائه داده است که فراتر از حقوق فردی و قراردادهای مدنی است و عدالت را به‌عنوان نظم اخلاقی جامعه تعریف می‌کند. این دیدگاه، برخلاف رویکرد لیبرال که تأکید عمده بر آزادی و حقوق فردی دارد، بر هماهنگی میان فرد و جامعه، مسئولیت اجتماعی و تعادل میان مصالح فردی و جمعی تأکید می‌کند. در عدالت اسلامی، تحقق عدالت فردی تنها زمانی ممکن است که جامعه عادلانه و متوازن باشد، زیرا عدالت فردی و جمعی در هم تنیده شده‌اند. تاریخ نشان می‌دهد که این نگرش، به‌ویژه در دوره‌های کلاسیک فقه و فلسفه اسلامی، توانسته است مفاهیم اخلاقی، اجتماعی و سیاسی را به هم پیوند دهد و الگوی عملی و هنجاری برای اداره جامعه فراهم کند. عدالت نه تنها معیار قضاوت حقوقی، بلکه چارچوبی برای تنظیم رفتارهای اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جامعه محسوب می‌شود. این رویکرد، امکان تلفیق اخلاق و حقوق را فراهم می‌آورد و عدالت را به عنصری فراگیر در تمام ابعاد زندگی اجتماعی تبدیل می‌کند. به این ترتیب،

مستحکم برای رفتار فردی و جمعی فراهم می‌آورد؛ و بعد بازتولیدپذیر، که امکان همسویی و تعامل با مفاهیم حقوق بشر جهانی و نظریه‌های عدالت مدرن را ایجاد می‌کند. این سه بُعد، نشان‌دهنده ظرفیت بی‌نظیر عدالت اسلامی برای حضور در گفتمان جهانی و ایفای نقش در شکل‌دهی به جوامع عادلانه و پایدار هستند و تأکید می‌کنند که عدالت اسلامی نه تنها میراثی برای مطالعه تاریخی، بلکه چارچوبی فعال برای عدالت معاصر و آینده است.

۷. سهم نویسندگان

نگارش متن توسط نویسندگان و نظارت علمی و اصلاحات نهایی توسط نویسنده مسئول صورت گرفت.

۸. تضاد منافع

در این پژوهش هیچگونه تضاد منافی وجود ندارد.

مکاتب فقهی و فلسفی، از معتزله و اشاعره تا فلاسفه اسلامی همچون فارابی، ابن‌سینا و خواجه نصیرالدین طوسی، عدالت به عنوان یک اصل عقلانی و اجتماعی تبیین شد که هم می‌تواند ساختارهای مدنی و سیاسی را شکل دهد و هم معیار اخلاقی برای رفتار فردی باشد. این تبیین فلسفی و فقهی، امکان مقایسه و تعامل با نظریه‌های عدالت در غرب را فراهم کرد. تأثیر اندیشه اسلامی بر متفکران اروپایی قرون وسطی و عصر روشنگری، به ویژه از طریق ترجمه آثار فلسفی اسلامی، نشان داد که عدالت اسلامی می‌تواند مفاهیم عقلانی و انسانی عدالت را در بستر جهانی تقویت کند و به شکل‌گیری مبانی نظری عدالت در دوران مدرن کمک نماید. در قرن نوزدهم و بیستم، مواجهه با مدرنیته، استعمار و قوانین عرفی، مفهوم عدالت انسانی بیش از پیش بازتعریف شد و در این فرآیند، آموزه‌های اسلامی همچنان قابلیت الهام‌بخشی داشتند. اعلامیه‌های اسلامی حقوق بشر، از قاهره ۱۹۹۰ تا تهران ۲۰۰۰، نشان دادند که عدالت اسلامی می‌تواند در چارچوب مدرن حقوق بشر به کرامت انسانی، مسئولیت متقابل و حق حیات معنا بخشد و همزمان با اصول جهانی عدالت سازگار شود. این فرآیند تاریخی، پیوستگی میان عدالت الهی و عدالت بشری را تبیین می‌کند و نشان می‌دهد که عدالت اسلامی نه یک میراث صرفاً گذشته‌نگر، بلکه مفهومی زنده و بازتولیدپذیر است که می‌تواند در گفتمان جهانی عدالت و حقوق بشر نقش‌آفرینی کند. بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که عدالت در فقه اسلامی دارای سه بُعد همزمان است: بُعد تاریخی، که ریشه‌های آن در متون مقدس و سنت پیامبر و تجربه‌های اجتماعی جامعه اسلامی قابل مشاهده است؛ بُعد الهی و اخلاقی، که معیارهای ارزشمند و

منابع

- استراترن، پل (۱۴۰۰). آشنایی با لاک. تهران: نشر مرکز.
- بهرامی، معصومه. (۱۳۹۵). معناشناسی واژه «عدالت». تهران: همایش ملی واژه پژوهی در علوم اسلامی.
- پیریایی، صالحه، و ارشادی، نسرین. (۱۳۹۱). امنیت عدالت. مشاوره شغلی و سازمانی، ۴(۱۱)، ۶۱-۷۸.
- پیمان، حبیب اله. (۱۳۸۴). عدالت بدون آزادی نتیجه آزادی بدون عدالت. مجله نامه، ۳۹(۶-۹).
- جعفری تبریزی، محمدتقی (۱۴۰۰). توضیح و بررسی برتراند راسل - وایت. تهران: موسسه تدوین و نشر آثار استاد علامه محمد تقی جعفری.
- جهانیان، ناصر. (۱۳۸۹). نظریه جامع عدالت. فلسفه دین، ۷(۶)، ۹۷-۱۳۴.
- چارگامه، لایلا (۱۴۰۴). شر و عدالت: درآمدی تحلیلی بر رابطه شر با عدالت خداوند از دیدگاه متکلمان. تهران: داعیه.
- دیلمی، رضا (۱۴۰۰). تجلی عدالت و انتظار در نظام مهدویت. تهران: طاهری.
- رحمانی، محمد. (۱۳۸۳). فقه و عدالت. حکومت اسلامی، ۳۱(۳)، ۱۲۷-۱۵۳.
- رضانی، مسعود. (۱۳۹۲). عدالت در قرآن. تهران: کنگره پیشگامان پیشرفت.
- رئیس‌دانا، فریبرز (۱۴۰۰). رهایی بشر: عدالت، آزادی و دولت. تهران: نگاه.
- شکرزاده، کریم (۱۴۰۲). عدل، امامت و مهدویت در علم کلام. تهران: موسسه فرهنگی هنری ادیب فقه جواهری.
- شمسی، میثم. (۱۳۹۲). عدالت قضایی؛ بارزترین صحنه تجلی روح عدالت در حیات اجتماعی. تهران: کنگره پیشگامان پیشرفت.
- طاهری، سعید (۱۴۰۴). مقدمه‌ای بر عدالت: از مبانی فلسفی تا چالش‌های فناوری. تهران: نور علم.
- طبیب زاده، پونه، و اسلامی، رضا. (۱۳۹۷). تاثیر عدالت ترمیمی بر تحقق اهداف کلان عدالت انتقالی. پژوهش حقوق کیفری، ۶(۲۳)، ۲۴۷-۲۱۳.
- عابدینی، آرش. (۱۳۹۴). بررسی مفهوم عدالت اجتماعی. تهران، ایران: مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی.
- فائز، کوکب، خنیفر، حسین، الوانی، سیدمهدی، پورعزت، علی اصغر، و جندقی، غلامرضا. (۱۳۹۱). مفهوم شناسی تطبیقی عدالت زبانی (کارکرد زبان در توسعه عدالت). جستارهای زبانی، ۳(۹۱)، ۱۱۳-۱۲۶.
- فرشاد، علی اصغر. (۱۳۸۸). عدالت در سلامت. سلامت کار ایران، ۶(۱)، ۱-۵.

- کلانتری، علی‌اکبر (۱۴۰۴). عدالت‌ورزی و قانون‌مداری. تهران: بنیاد حفظ آثار و نشر ارزشهای دفاع مقدس.
- کلانتری، علی‌اکبر (۱۴۰۴). فراخنای آزادی و عدالت: تاملاتی در آرای جان رالز، فیلسوف اخلاق، صلح و دموکراسی. تهران: گام نو.
- موسوی، سیدشجاع‌الدین (۱۴۰۰). عقلانیت مدرن و عدالت سیستماتیک. تهران: طلائی.
- موسوی، سیدعباس. (۱۴۰۱). «نقد رای» از «عدالت آیینی» تا «عدالت قضایی». نقد و تحلیل آراء قضایی، ۱۱ (۱)، ۱۷۷-۱۹۸.
- موسوی‌فرد، سیدمحمدرضا، فراهانی، محمد (۱۴۰۲). عدالت در حقوق و سیاست. تهران: زرین اندیشمندان.
- مؤمنی، عابدین و حسینی، سید محمد مهدی (۱۳۹۴). اصل عدالت در فقه مذاهب اسلامی. مطالعات تقریبی مذاهب اسلامی (فروغ وحدت)، ۱۰ (۳۹)، ۷-۱۹.
- میرسندسی، سیدمحمد. (۱۳۷۵). تصویر روشن عدالت. حضور، (۱۹)، ۶۶-۶۶.
- میرنقی زاده، میرحیدر، و صفری، اکبر. (۱۳۹۶). مقایسه عدالت کلاسیک با عدالت ترمیمی. قانون یار، ۲ (۲)، ۱۹۹-۲۱۹.
- نجفی، زین‌العابدین (۱۳۹۲). مفهوم شناسی واژه عدالت در فقه امامیه. انسان پژوهی دینی، ۹ (۲۸)، ۱۴۱-۱۷۰.
- نیک‌منش، مرضیه. (۱۳۹۱). عدالت اجتماعی. تهران: کنگره پیشگامان پیشرفت.
- ویتگنشتاین، لودویگ (۱۴۰۰). تحقیقات فلسفی: فارسی، آلمانی، انگلیسی. ترجمه مالک حسینی، تهران: هرمس.

Burke, Thomas Patrick (2020). *The Concept of Justice: Is Social Justice Just?* New York: A&C Black.

Chen, Xunwu (2023). *Justice, Humanity and Social Toleration.* New York: Lexington Books.

Raphael, D. D. (2018). *Concepts of Justice.* Oxford: Oxford University Press.

Rawls, John (2014). *Justice as Fairness: A Restatement.* Hague: Harvard University Press.

Rawls, John (2020). *A Theory of Justice: Revised Edition.* Hague: Harvard University Press.

Saadé, Eliane (2013). *The Concept of Justice and Equality: On the Dispute between John Rawls and Gerald Cohen.* Paris: De Gruyter.